

## وام‌واژه‌های بلخی در پارسی نو

محمود جعفری دهقی \*

امیر عمادالدین صدیقی \*\*

### چکیده

بلخ یکی از خاستگاه‌های ادبیات پارسی نو است. از این رو، در زبان پارسی نو، شماری از واژه‌ها از زبان بلخی وام گرفته شده‌اند. این واژه‌ها را می‌توان به دو دسته بخش کرد. دسته نخست واژه‌هایی که در آن‌ها d ایرانی باستان به l تبدیل شده‌اند و شمارشان بیش‌تر است؛ دسته دوم واژه‌هایی که این دگرگونی آوایی در آن‌ها صورت نگرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** بلخی، پارسی نو، وام‌واژه، ایرانی باستان، سغدی.

### مقدمه

ایران خاوری خاستگاه ادبیات پارسی نو است و زبان پارسی نو، یا پارسی دری، نخست در ایران خاوری، شامل سیستان، خراسان، سغد، بلخ و ... به مقام زبان ادبی دست یافت و سپس در دیگر نقاط ایران؛ و طبیعی است که شماری از واژه‌ها از زبان‌ها و گویش‌های بومی ایران شرقی به زبان پارسی نو وارد شود. بیش‌تر این واژه‌ها آشکارا از دگرگونی‌های طبیعی آوایی تاریخی زبان پارسی دری پیروی نمی‌کنند و بی‌گمان بازماندگان زبان پارسی میانه نیستند. زبان‌های ایرانی میانه شرقی که به کتابت در آمده‌اند عبارت‌اند از: ختنی - تمشقی، سغدی، خوارزمی و بلخی. ختنی - تمشقی از ناحیه رواج زبان پارسی نو بیرون بوده است و آن را کنار می‌گذاریم. خوارزمی در منطقه محدودی دور و بر خوارزم

\* دانشیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران mdehaghi@ut.ac.ir

\*\* دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران am\_sadry@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۸

رواج داشته است و تأثیر کمی روی زبان پارسی نو داشته است؛ مثلاً، واژه «ده» به معنای «بزن» وامواژه خوارزمی در زبان پارسی نو است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۲۹۴). ولی زبان‌های سغدی و بلخی گسترش زیادی داشته‌اند و زبان پارسی نو در قلمرو گسترش آن‌ها رواج یافته است و نخستین پارسی‌سرایان از این قلمرو برخاسته‌اند.

هنینگ در سال ۱۹۳۹ مقاله‌ای با نام «وامواژه‌های سغدی در پارسی نو» نوشت<sup>۱</sup> و در آن وامواژه‌های ایرانی میانه شرقی را سغدی دانست. d ایرانی باستان در زبان سغدی به δ دگرگونی یافته است و هنینگ وامواژه‌های ایرانی شرقی با دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به I را متعلق به گویشی غربی و نامکتوب سغدی دانست (Hening, 1939: 97). بلخ یکی از خاستگاه‌های ادبیات پارسی نو است و از نخستین سرایندگان زبان پارسی نو می‌توان از شهید بلخی و بوشکور بلخی نام برد؛ و بدین‌سان طبیعی است که شماری واژه‌های بلخی به زبان پارسی نو وارد شود.

## روش کار

نخست شماری از واژه‌های پارسی نو با سرچشمه ایرانی خاوری گردآوری شده است و، در میان آن‌ها، واژه‌هایی که شاید از زبان بلخی باشد مشخص شده است. سپس وامواژه‌های بلخی در دو دسته با دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به I و بدون این دگرگونی آوایی آورده شده‌اند. ویژگی این واژه‌ها یافت شدن اصل بلخی واژه در اسناد و کتیبه‌های به دست آمده بلخی است. در پایان، وامواژه‌های بلخی بنابر متون اسلامی آورده شده است.

## واژه‌هایی شاید با سرچشمه بلخی

دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به I تنها در زبان‌های ایرانی بلخی، پشتو و یدغه - مونجی دیده می‌شود (شرو، ۱۳۸۳: ۶۱۹). از میان این زبان‌ها، تنها زبان بلخی از زبان‌های ایرانی میانه است و گسترش زیادی در محدوده افغانستان کنونی داشته است. البته در زمان انتشار مقاله هنینگ زبان بلخی شناخته نبود. در سال ۱۹۵۷، هیئت باستان‌شناسی فرانسوی کتیبه «سرخ کتل» را کشف کرد (Davary, 1982: 37) که نخستین بار آندره ماریک آن را در سال ۱۹۵۸ منتشر کرد (سیمز ویلیامز، ۱۳۸۲ الف: ۳۵۹). هنینگ در مقاله «کتیبه بلخی» در سال ۱۹۶۰ زبان کتیبه را بلخی نامید (Hening, 1960: 47) و این نام مورد پذیرش عموم قرار گرفت.

هنینگ ده وامواژه سغدی با دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به I یافته بود که عبارت‌اند از: **پل** /pil/ به معنای «پاشنه پا» از pδ- سغدی؛ **مل** /mul/ به معنای «می و شراب» از maδu سغدی؛ **نال** /nāl/ به معنای «نی»، **پالیک** /pāllk/ به معنای «کفش چرمی» برگرفته از p'δ- سغدی به معنای «پا» و مشابه δ'rwk-p'δy سغدی به معنای «کفش چوبی»؛ **غولین** /Golin/ به معنای «کوزه دهان‌گشاد» از γwδ'k سغدی به معنای «ظرف»؛ **پلندین** /palindIn/ به معنای «چهارچوب در» از pδynd سغدی به معنای «درگاه و آستانه»؛ **لسپردرک** /laspardarak/ یا **اسپیدرک** به معنای «دستمال» از δaspardare سغدی؛ **بلاد** /balād/ یا **بلاده** به معنای «خوار و تباه» از pδ'ty یا pδ'ty سغدی به معنای «غیرقانونی، غیر منصفانه»؛ **لنج** /linj/ به معنای «بیرون کشیدن و گستردن» از δync سغدی؛ **الفعدن** /alfaGdan/ به معنای «اندوختن، به‌دست آوردن، گردآوری کردن» از δβ'γS سغدی (هنینگ الفعدن را صورت اصلی می‌داند و الفاختن، الفعدن، الفقدن و الفختن را صورت‌های غیر اصلی می‌داند و الفختن را صورت فارسی شده می‌داند) (Hening, 1939: 98-105).

شوارتس، در بررسی وامواژه‌های ایرانی در زبان تخاری، وامواژه‌های با دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به I را بلخی دانست (Schwartz, 1974: 402) و آن واژه‌های بلخی را بازسازی کرد که، با کشف اسناد جدید بلخی در دهه ۱۹۹۰ از شمال افغانستان، درستی نظریه و واژه‌های بازسازی شده شوارتس تأیید شد.<sup>۲</sup> با استناد به آن، به احتمال زیاد، واژه‌های با دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به I در فهرست هنینگ را هم می‌توان وامواژه بلخی دانست.

پاول هرن (Paul Horn) چند واژه پارسی نو را به‌خلاف آواشناسی تاریخی این زبان می‌داند که عبارت‌اند از: **بلخشان** /Balaxšān/، **هلمند** /Hilmand/، **فش** /fuš/ به معنای «یال»، **فغ** /fay, fuy/ به معنای «بت»، **ملخ** /malax/، **بلست** /bilist/ به معنای «وجب»، **لوغیدن** /lōyīdan/ به معنای «دوشیدن»<sup>۳</sup> (Hening, 1939: 93). هنینگ فغ را وامواژه سغدی می‌داند (ibid: 94). **بلست** و **لوغیدن** احتمالاً وامواژه بلخی باشند. **ملخ** وامواژه از صورت بلخی μαλαχο است (← در ادامه، ذیل وامواژه‌های بلخی، دسته نخست شماره ۳).

سیمز ویلیامز، در بررسی «وامواژه‌های ایرانی شرقی در فارسی نو»، چند واژه غیر سغدی پیدا کرده است که عبارت‌اند از: **خدیدو** /xidēv/ به معنای «سرور و امیر» از بلخی χοαδηο، **بلست** /bilist/ به معنای «وجب» (با دگرگونی آوایی t ایرانی باستان به I مانند پشتو)، **فرغول** /farγōl/ به معنای «درنگ» و **اسپرغول** /isparγōl/ به معنای «تخم اسپرزه» (هر دو با

دگرگونی آوایی š ایرانی باستان به l مانند سنگلیچی و سریکلی)، **فلاخن** /falāxan/ احتمالاً قابل قیاس با اوستایی -fradaxšānā (با دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به l و xš ایرانی باستان به x مانند خوارزمی) (سیمزویلیامز، ۱۳۸۲ ب: ۲۶۴). شاید «بلست» و «فلاخن» هم وامواژه بلخی باشند، چون دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به l و xš میانی ایرانی باستان به x در بلخی دیده می‌شود، مانند \*madu->μολο «می، مل» و \*waxša->σαχ «بالیدن، رشد کردن» (Sims-Williams, 2007: 235, 243).

### وامواژه‌های بلخی

وامواژه‌های بلخی در پارسی نو را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. وامواژه‌های با دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به l؛
  ۲. وامواژه‌هایی که دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به l در آن‌ها صورت نگرفته است.
- دسته نخست** واژه‌هایی که دگرگونی آوایی d ایرانی باستان به l در آن‌ها صورت گرفته است عبارت‌اند از:

۱. **الفختن** (ماده مضارع الفنج): «اندوختن، گردآوری کردن، به دست آوردن». صورت بلخی «به دست آوردن» αλφανζ-/λφαχτο {Qwanja-/ \*Qwaxšta} خوارزمی \*θfNc (Sims-Williams, 2007: 190). پس، به خلاف نظر هنینگ، صورت اصلی **الفختن** است.

نمونه از ابوشکور بلخی:

**میلفنچ** دشمن که دشمن یکی فراوان و دوست از هزار اندکی  
(اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۲۱)

نمونه از رودکی:

بخور و بده که بر پشیمان نبود هر که بخورد و بداد از آنک **یلفخت**  
(همان: ۱۴)

۲. **بلاد، بلاد، بلایه**: «خوار، تباه، نابه‌کار، فساد». صورت بلخی «غیرقانونی، غیر عادلانه» βηλαδο,αβηλαδο (بازسازی شده از βηλαδδιγο) پارتی: \*byd'd، فارسی نو: بیداد، سغدی: \*pδ'ty (Sims-Williams, 2007: 184)؛ قریب، ۱۳۷۴: ۱۲۶۰؛ اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۷۶).

نمونه از *مجمّل التواریخ والقصص*:

آن زن بلایه را بیاورد تا پیش قوم موسی گواهی دهد ... (*مجمّل التواریخ والقصص*، ۱۳۱۸: ۲۰۱).

هم‌چنین **فلاده** به معنای «بیهوده» آمده است.

نمونه از بوشکور بلخی:

یک فلاده همی نخواهم گفت خود سخن بر فلاده بود مرا

(اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۴۲۶)

۳. **پل**: «پاشنه پا». صورت بلخی آن  $\pi\alpha\lambda\sigma$  به معنای «خاندان»، ایرانی باستان  $\text{-pada}$ ، در سغدی  $\text{-p}\delta$  دو معنی «خاندان» و «پا» را دارد (Sims-Williams, 2007: 251؛ قریب، ۱۳۷۴: ۶۷۴۸ و ۶۷۴۹؛ اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۲۳). این واژه در فرهنگ‌ها با کسر اول ضبط شده است ولی در نسخه لغت فرس (اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۷۳، که قدیم‌تر می‌نماید) با فتح اول مانند تلفظ بلخی است.

نمونه از معروفی:

همیشه کفش و پلش را کفیده بسینم به‌جای کفش و پلش دل کفیده بایستی

(اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۲۳)

۴. **غولین**: «کوزه دهان گشاد، سبو». صورت بلخی آن  $\gamma\omega\lambda\alpha\nu\sigma$  (سیمزویلیامز آن را معنی نکرده و از ریشه  $\text{gaud}$  به معنای «پوشاندن» دانسته است)، صورت سغدی آن  $\gamma w\delta'k$  و قریب آن را «ظرف، پیمانه، کوزه، اندازه» معنا کرده و مرتبط با صورت‌های اوستایی  $\text{gaoiDi}$  و  $\text{gaoDana}$  دانسته است (اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۶۳؛ Sims-Williams, 2007: 207؛ قریب، ۱۳۷۳: ۴۳۶۲). بر پایه صورت‌های پارسی نو و سغدی می‌توان گفت که معنای واژه بلخی  $\gamma\omega\lambda\alpha\nu\sigma$  «کوزه، سبو» است.

نمونه از عماره:

غولی و فروهشته دو غولین بدو ابرو پنهان شده اندر پس اطراف دو غولین

(اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۶۳)

۵. **لهراسپ**: «نام خاص، نام پدر کی گشتاسپ». در کتاب‌های پارسی میانه، به‌جای  $\text{auruaT.aspa}$  اوستایی به معنای «دارنده اسب تندرو»،  $\text{/lwhl'sp /luhrāsp or lōhrāsp/}$  آمده

است که وامواژه از بلخی  $\lambda\rho\omicron\omicron\alpha\sigma\pi\omicron$  است. این واژه بلخی بازمانده ایرانی باستان  $*druwAspa$  به معنای «دارنده اسب تندرست» است. گرنه آن را یکی از دلایل پذیرفتن بلخ به عنوان مرکز فعالیت‌های زرتشت می‌داند (Grenet, 1989: 344; Davary, 1982: 220).

۶. مل: «می، نبیذ، شراب». صورت بلخی  $\mu\omicron\lambda\omicron$ ، سغدی  $m\delta w$ ، ایرانی باستان  $*madu$ .  
(Sims-Williams, 2007: 235؛ قریب، ۱۳۷۳: ۵۲۹۵؛ اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۲۴).  
نمونه از عنصری:

به زرينه جام اندرون لعل مل فروزنده چون لاله بر زرد گل

(اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۲۴)

۷. ملخ: «ملخ». صورت بلخی  $\mu\alpha\lambda\alpha\chi\omicron$ ، ایرانی باستان  $*madaxa$ ، اوستایی  $maDaxa$ .  
(Sims-Williams, 2007: 230).

دسته دوم که دگرگونی آوایی  $d$  ایرانی باستان به  $l$  در آن‌ها صورت نگرفته است عبارت‌اند از:  
۱. پور: «پسر». صورت بلخی آن  $\pi\omicron\rho\omicron$  (صورت کهن‌تر آن  $\pi\omicron\rho\omicron\rho$ )، ایرانی باستان  $*puQra$ ، اوستایی  $*puQra$ ، پارتی  $\pi\omicron\rho\omicron \text{ } \varphi\omega hr$ ، به صورت وامواژه در  $puric$  سغدی به معنای «دوشیزه» به کار رفته است، پیش‌تر پور را وامواژه پارتی در پارسی نو می‌دانستند ولی همیشه در پارتی،  $puhr$  به کار رفته است و  $p\bar{u}r$  در زبان‌های میانه ایرانی تنها در بلخی به کار رفته است و در ختنی هم  $p\bar{u}ra$  به کار رفته است (سیمز ویلیامز، ۱۳۸۳ ج، ۲۹۸؛ Sims-Williams, 2007: 258; 6 2007: 258; Durkin, 2004: 28; 6 2007: 258; Durkin, 2004: 28; 6 2007: 258; Durkin, 2004: 28; 6 2007: 258).

۲. خدیو: «سرور، شاه». صورت بلخی آن  $\chi\omicron\alpha\delta\eta\omicron, \chi\omicron\delta\delta\eta\omicron$ ، ایرانی باستان  $*hwa-tAwan$ ، سغدی  $xw\tau'w$ ، پارتی  $xwd'wn$ ،  $\chi\omicron\alpha\delta\eta\omicron$  بلخی به صورت وامواژه  $\chi\omicron\delta\delta\eta\omicron$  در سغدی متأخر آمده است. این واژه و گونه‌های هم‌ریشه آن در زبان‌های ایرانی - که در بالا آمد - شاید گرت‌برداری از  $\alpha\upsilon\tau\omicron\kappa\rho\alpha\tau\omicron\rho$  یونانی به معنای «خودتوانا، خود نیرومند» باشد (Sims-Williams, 2002: 228; Sims-Williams, 2007: 278).

۳. ساده: «ساده، هموار، آسان». شاید وامواژه بلخی باشد، صورت بلخی  $\sigma\alpha\delta\gamma\omicron$  «تخت، هموار»، ایرانی باستان  $*sAtaka$  (Sims-Williams, 2007: 262).

۴. مرده ریگ: «ارثیه، ماترک». صورت بلخی  $\rho\eta\gamma\omicron$  «باقی مانده، ماترک»، ایرانی باستان  $*raika(h)$ ، اوستایی  $raEkah$  «باقی مانده، عزیمت» (Sims-Williams, 2007: 260). در پارسی میانه برای این معنی واژه  $pr\bar{m}'nd / abarmAnd/$  به کار می‌رفته است (مکنزی، ۱۳۸۳: ۲۸).

در سغدی نیز واژه *pr'ykk* به معنای «باقیمانده و ماترک»، بازمانده *parl- ralka*\* آمده است. (قریب، ۱۳۷۴: ۷۰۱۰، ۷۰۱۲)

در منابع اسلامی نیز، دو واژه بلخی دانسته شده است:

۱. **خزان:** «پاییز». ابوریحان بیرونی آن را وام‌واژه تخاری (در منابع اسلامی، تخارستان همان بلخ و پیرامون آن است) در سغدی می‌داند و آن را این‌گونه معنا کرده است: «نشان گشتن هوا دارند به سرما». استفان پانوسی خزان را بازمانده ایرانی باستان *aExAn*\* و اوستایی *aExa*\* به معنای «خنک، سرد، یخ» می‌داند (بیرونی، ۱۳۱۷: ۲۶۷-۲۶۸؛ پانوسی، ۱۳۶۶: ۲۰۷).

۲. **فیال:** «آغاز». اسدی طوسی آن را بلخی می‌داند.

نمونه از بوشکور بلخی:

مر این داستان کش بگفت از فیال ابر سیصد و سی و سه بود سال

(اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۱۵).

## نتیجه‌گیری

زبان پارسی نو در زمینه واژگان از زبان بلخی مانند زبان‌های ایرانی خاوری چون سغدی و خوارزمی وام‌گیری کرده است و بیش‌تر این وام‌واژه‌ها همراه با دگرگونی آوایی *d* ایرانی باستان به *I* بوده‌اند.

## پی‌نوشت

۱. لیفشیتس نیز مقاله‌ای با عنوان «واژه‌های سغدی در زبان تاجیکی» به روسی نوشته است که متأسفانه نگارندگان آن را در اختیار نداشته‌اند.

۲. وام‌واژه‌هایی که شوارتس در تخاری پیدا کرده بود: تخاری *A: lāstavk* و تخاری *B: lasātvk* به معنی «ستیزه» *<λαστανο>*\* و ختنی *<λαστανο>* *lāstana*\*، تخاری *A: ākāl* و تخاری *B: akālk* به معنی «آرزو» *<αγαλλο>* *\*αγαλλο* و *αγαλλο* در اسناد بلخی یافته شده در دهه ۱۹۹۰ آمده است.

۳. لوغ، لوغیدن و آشامیدن بود به‌زبان ماورالنهر. منجیک گوید:

من ز هجای تو باز بود نخواهم تات فلک جان خواسته نکند لوغ

(اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۲۲۹)

- احتمالاً از ریشه *daug* ایرانی باستان به معنای «دوشیدن» گرفته شده است. واژه «دختر» (به بلخی  $\lambda\omicron\gamma\delta\omicron, \lambda\omicron\gamma\delta\alpha$ ) نیز از این ریشه است.
۴. تنها واژه‌هایی آورده شده است که صورت بلخی آن پیدا شده است. برای واژه‌های کم کاربرد و منسوخ نمونه آورده شده است.
۵. مجتبیایی و صادقی آن را در لغت فرس (اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۵۱) به «ار» تصحیح کرده‌اند.

## منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۰). *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت.
- اسدی طوسی، احمد بن علی (۱۳۱۹). *لغت فرس*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: بی‌نا.
- اسدی طوسی، احمد بن علی (۱۳۳۶). *لغت فرس*، از روی چاپ پاول هرن با حواشی و تعلیقات و فهارس به‌کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- اسدی طوسی، احمد بن علی (۱۳۶۵). *لغت فرس*، به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبیایی و علی اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۱۷). *التفهیم لاوائل صناعت التنجیم*، به تصحیح وحاشیه‌نویسی جلال همایی، تهران: بی‌نا.
- پانوسی، استفان (۱۳۶۶). «ریشه‌شناسی واژه‌های پاییز و خزان»، فرهنگ، کتاب اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سیمزویلیامز، نیکلاس (۱۳۸۲ الف). «بلخی»، در: رودیگر اشمیت. *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ترجمه آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضایی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، ج ۱، تهران: ققنوس.
- سیمزویلیامز، نیکلاس (۱۳۸۲ ب). «ایرانی میانه شرقی»، در: رودیگر اشمیت. *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ترجمه آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضایی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، ج ۱، تهران: ققنوس.
- سیمزویلیامز، نیکلاس (۱۳۸۲ ج). «سغدی»، در: رودیگر اشمیت. *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ترجمه آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضایی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، ج ۱، تهران: ققنوس.
- شروو، اکتور پرودز (۱۳۸۳). «زبان‌های ایرانی میانه نوب شرقی»، در: رودیگر اشمیت. *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ترجمه آرمان بختیاری و عسکر بهرامی و حسن رضایی باغبیدی و نگین صالحی‌نیا، ج ۲، تهران: ققنوس.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴). *فرهنگ سغدی (سغدی - فارسی - انگلیسی)*، تهران: فرهنگان.
- مجمّل التواریخ والقصص (۱۳۱۸). به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: بی‌نا.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Davary, G.D. (1982). *Baktrisch: ein Wörterbuch auf Grund der Inschriften, Handschriften, Münzen und Siegelsteine*, Heidelberg.



- Durkin-Miestererst, D. (2004). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Dictionary of Manichaean Texts, 3/1), Brepols.
- Grenet, F. (1989). "Bactria in the Avesta and in Zoroastrian tradition", in: Yarshater, E. (ed.), *Encyclopaedia Iranica*, Vol. 3/4, London & New York.
- Henning, W.B. (1939). "Sogdian Loan-Words in New-Persian", *Bulletin of the Society of Oriental and African Studies Institute*, Vol. 10.
- Henning, W.B. (1960). "The Bactrian Inscription", *Bulletin of the Society of Oriental and African Studies Institute*, Vol. 23.
- Оранский, И.М. (1979). *Иранские Языки В историческом Освещении*, Москва [ ا. ای. ام. [ (۱۹۷۹). زبان‌های ایرانی از دیدگاه تاریخی، مسکو ]
- Schwartz, M. (1974). "Irano-Tocharica", in: P. Gignoux & A. Tafazzoli (ed.), *Mémorial Jean de Menasce*, Louvain.
- Sims-Williams, N. (2002). "Ancient Afghanistan and its Invaders: Linguistic Evidence from the Bactrian Documents and Inscriptions", in: Sims-Williams, N. (ed.), *Indo-Iranian Languages and Peoples* (Proceedings of the British Academy 116), Oxford.
- Sims-Williams, N. (2007). *Bactrian Documents from Northern Afghanistan II: Letters and Buddhist Texts*, London.

